

همه از مقدم او شد گذشتند
 بگردن غلغان شد طوق آید
 اگر زنده اند پشمار کشتی
 کمر بستنی با پشمار در ریش
 و کجا بر گرفتاری شدی تنگ
 گشاده روشدی او را رضای
 و کجا بر نفسی عشرت شدی تلخ
 ز زرد اران کلید زر کرفنی
 و کجا با بیدری نیک بختی
 شنیدی از لبش تیر آن خواب
 دو کسلی حرمان شاه آن لول
 بر زندان احمدش بود بنظران
 یک شب هر یکی دید تو خواب
 گران در جان شان افتاده

تو هم جانی تمام از خود برون آ
 چه دلم راه و دلخانی دانی
 برین دام کران جانان قدم
 نبود و زیمان زان نبودت
 بجوی اندر خودی لبود خود را
 در شرح احسانهای بوسف علیه السلام با اهل زندان و نیز کردن
 خواب مقربان پادشاه معدومیت کردن هر یکی از زندان که در پیش شاه بود
 ز نادر هر که دولت مند زاید
 فزونی دولتش طاعت زواید
 بخارستان رود گلزار کرد
 کل از وی نافرمانا تار کرد
 چو ابرار بگذرد بر تشنه کشتی
 شود از مقدس حرم بشتی
 چو باد در درو در تان بهانی
 فرد زرد از رخ هر کل جراحی
 بر زندان کرد آید خرم و شاد
 کند زندانیا نرا از غم آزاد
 شد از دید او بوسف باج زندان
 چو زندان بر گرفتاران زندان